

اگر یک بار دیگر به دنیا می آمدم

گردآوری: سیده سارا شفيعی



بهارسبز

انتشارات بهارسبز

شغیعی، سیده سارا، ۱۳۶۲. گردآوری و نشر
اگر یک بار دیگر به دنیا می‌آمدم

تهران بهار سبز، ۱۳۹۱.

۱۳۰ ص

کتاب من، ۱.

۹۷۸-۶۰۰-۵۳۸۴-۴۳-۷

قیما

داستان‌های آموزنده فارسی

داستان‌های کوتاه فارسی

داستان‌های اخلاقی

۱۳۹۱ ۸۸ الفبا ۷/ش ۴۲۴۹ PIR

۸ فا ۳/۶۲

۳۹۹۹۷۶۱

سرشناسه

عنوان و نام پدیدآور:

گردآوری سیده سارا شغیعی

مشخصات نشر:

مشخصات ظاهری:

فروست

شلیک

وضعیت فهرست نویسی:

موضوع:

موضوع

موضوع

رده‌بندی کنگره

رده‌بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی

کتاب‌های

اگر یک بار دیگر به دنیا می‌آمدم

انتشارات بهار سبز

گردآوری / سیده سارا شغیعی

طرح جلد / کیانوش سعادت‌نمند

لیتوگرافی / صاحب

چاپ و صحافی / گنج شایگان

نوبت چاپ / اول زمستان ۹۱

شمارگان / ۱۵۰۰ جلد

شابک / ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۸۴-۴۳-۷

قیمت / ۵۰۰۰ تومان

تهران، خیابان دکتر علی شریعتی، بعد از یخچال کوچه سرافراز، پلاک ۴، واحد ۱

تلفکس: ۲۲۶۲۲۹۰۱ کدپستی: ۱۹۴۱۹۳۳۵۸۴

www.baharesabz.com info@baharesabz.com

حق چاپ محفوظ است.

کتاب‌های
اگر یک بار دیگر به دنیا می‌آمدم

فهرست

۱۰	مقدمه
۱۴	با من حرف بزن
۱۵	جعبه‌های سیاه و طلایی
۱۶	درخت مشکلات
۱۷	ارزش کار
۱۸	اصل موضوع را فراموش نکن
۱۹	بابا جان فقط پنج دقیقه باشه؟
۲۰	رحمت خدا
۲۱	جوان ثروتمند و پند عارف
۲۲	گروه ۹۹
۲۴	شکست
۲۵	سوال آخر
۲۶	اثر
۲۷	رنگ خدا
۲۸	یک ایمیل از طرف خدا
۳۰	آرامش
۳۱	انسان‌های بزرگ
۳۲	وعده
۳۳	شما ثروتمندید!
۳۴	معجزات همیشه رخ می‌دهند!
۳۶	پل
۳۸	مادر شوهر
۳۹	عالم فروتن
۴۰	درسی بزرگ
۴۱	راز یک جعبه کفش
۴۲	پری دریایی
۴۴	چهار سخنی که زاهد را تکان داد!
۴۵	حضرت سلیمان(ع)
۴۶	خرایش عشق مادر

۴۷.....	ایمان واقعی.....
۴۸.....	انتخاب وزیر.....
۵۰.....	خانه‌ای با پنجره‌های طلایی.....
۵۱.....	موهبت الهی.....
۵۲.....	درس زندگی.....
۵۳.....	قدرت بخشیدن.....
۵۴.....	خرید معجزه.....
۵۶.....	مهمان خانه پیرزن.....
۵۷.....	خانه‌ای جدید.....
۵۸.....	زندگی.....
۵۹.....	کیسه پر از میخ.....
۶۰.....	راه بهشت.....
۶۲.....	پند پدر.....
۶۳.....	خارپشت‌ها.....
۶۴.....	تکرار زمانه.....
۶۵.....	به او اعتماد کن.....
۶۶.....	مزد یکسان.....
۶۸.....	مرد خوشبخت.....
۶۹.....	سنگش.....
۷۰.....	آخر شدن.....
۷۱.....	یقین، انتخاب و تردید.....
۷۲.....	بیسکویت‌های سوخته.....
۷۴.....	چقدر فقیر هستیم.....
۷۵.....	شاخه گل رز.....
۷۶.....	بنده خوب.....
۷۷.....	خانه سالمندان.....
۷۸.....	بزرگترین افتخار.....
۸۰.....	کدام مستحق‌تریم؟.....
۸۱.....	شرط عشق.....
۸۲.....	زیبایی واقعی.....
۸۳.....	کیسه خود را چگونه پر می‌کنید؟.....
۸۴.....	می‌توانم زیباترین موجود باشم.....
۸۶.....	سکه پیروزی.....
۸۷.....	دیوار.....

۸۸	سلف سرویس
۹۰	خانه
۹۱	راز زندگی
۹۲	جذابیت انسانی
۹۴	جاده
۹۵	قدرت دعا
۹۶	دیوانه‌ی عاقل
۹۷	به کدام یک بیشتر غذا می‌دهی؟
۹۸	آهنگری که روحش را وقف خدا کرده بود
۱۰۰	ارزش واقعی
۱۰۱	خنده دیر هنگام
۱۰۲	خوش‌شانسی؟ بد‌شانسی؟ کسی چه می‌داند؟
۱۰۳	گروه کر مدرسه
۱۰۴	مسیر مستقیم
۱۰۵	دو سنگ
۱۰۶	زیبایی رایگان است!
۱۰۷	بال‌هایی برای پرواز
۱۰۸	هدیه پدر
۱۰۹	عاجزانه دنبال چیزی نگرد شادمانه جستجویش کن!
۱۱۰	اقتضای طبیعت
۱۱۱	کودک و رعد و برق
۱۱۲	بچه یک دست
۱۱۳	استطاعت خرید
۱۱۴	چرخه زندگی
۱۱۶	زیارت
۱۱۸	می‌توانیم
۱۱۹	دو دوست
۱۲۰	دو کوزه
۱۲۱	تله موش
۱۲۲	زن عاقل
۱۲۳	کشاورز نمونه
۱۲۴	درستکاری و صداقت
۱۲۵	قدرت خارق‌العاده تلقین
۱۲۶	آینه

از خداوند پرسیدم:
اگر در سرنوشت من
همه چیز را از قبل نوشتی،
آرزو کردن من چه سودی دارد؟
خداوند لبخندی زد و گفت:
شاید در سرنوشتت نوشته باشم
هر چه آرزو کردی...

آن هنگام بود که آرزو کردم

اگر یک بار دیگر به دنیا می آمدم

چه می کردم
و با خودم فکر کردم ...

اگر یک بار دیگر به دنیا می آمدم بسیار سبک تر به مسافرت می رفتم از
کوه های بیشتری بالا می رفتم و در رودخانه های بیشتری شنا می کردم.
در بهار با پای برهنه زودتر به راه می افتادم و در خزان با همان پاها، دیرتر
بر می گشتم.
بیشتر می رقصیدم و برای رقصیدنم دلیل بهتری پیدا می کردم. شاه مانه تر
اسب سواری می کردم و داوودی های بیشتری می چیدم.
غروب های آفتاب بیشتری را تماشا می کردم.
هرگز نگران فردا نمی شدم و آن روز را عاشقانه زندگی می کردم، حتی
به کسانی که نمی شناسمشان سلام می کردم و برای آنهایی که دوستشان
ندارم از ته دل دعا می کردم.

کمتر حرف می‌زدم و بیشتر گوش می‌کردم.
در سالن پذیرایی‌ام ذرت بو داده می‌جویدم و اگر کسی می‌خواست
آتش شومینه را روشن کند، نگران کثیفی خانه‌ام نمی‌شدم.
پای صحبت‌های پدر بزرگم می‌نشستم تا خاطرات جوانی‌اش را برایم
تعریف کند و در یک شب زیبای تابستانی پنجره‌های اتاق را نمی‌بستم تا
آرایش موهایم به هم نخورد، شمع‌هایی که به شکل گل رز هستند و
مدت‌ها بر روی میز جا خوش کرده‌اند را روشن می‌کردم و به نور زیبای
آنها خیره می‌شدم.
با فرزندانم بر روی چمن می‌نشستم بدون آن که نگران لکه‌های سبزی
شوم، که بر روی لباسم نقش می‌بندند.
با تماشای تلویزیون کمتر اشک می‌ریختم و قهقهه خنده سر می‌دادم و با
دیدن زندگی بیشتر می‌خندیدم.
هر وقت که احساس کسالت می‌کردم در رختخواب می‌ماندم و از این که
آن روز را کار نکردم، فکر نمی‌کردم که دنیا به آخر رسیده است.
همراه همسرم در زیر باران بیشتر قدم می‌زدم و گاهی چتر را می‌بستم تا
باران را لمس کنم.
اگر یک بار دیگر به دنیا می‌آمدم بیشتر دعا می‌کردم و آرزوهای بهتری
می‌کردم، با کودکان بیشتر بازی می‌کردم و برای شاد بودن بیشتر وقت
می‌گذاشتم.
اگر یک بار دیگر به دنیا می‌آمدم هر چه را به فکر می‌رسید به زبان
نمی‌آوردم و به آن چه که می‌خواستم بگویم بیشتر فکر می‌کردم، شاید همین
حرف‌ها، دلی را ناخواسته می‌رنجانند.
همه چیز را آسان می‌گرفتم و این قدر به مشکلات فکر نمی‌کردم.
هرگز دل کسی را نمی‌شکستم و بیشتر عاشق می‌شدم.
لباس‌های ساده‌تری بر تن می‌کردم و نگران ظاهر نمی‌شدم.

در ساحل دریا روی شن‌ها بیشتر می‌دویدم.
 دوستانم را بیشتر به خانه‌ام دعوت می‌کردم. حتی اگر فرش خانهام کثیف
 و لکه‌دار بود و یا کاناپهام ساییده و فرسوده شده بود.
 زیر دوش آواز می‌خواندم و نگران قضاوت دیگران درباره صدایم نمی‌شدم.
 اگر یک بار دیگر به دنیا می‌آمدم سعی می‌کردم بیشتر اشتباه کنم و
 بی‌عیب و نقص نباشم. بیشتر استراحت می‌کردم. خیلی چیزها بود که نباید
 جدی می‌گرفتم. باید دیوانه‌تر می‌بودم. با مشکلات حقیقی روبرو می‌شدم و
 مشکلات خیالی را کنار می‌گذاشتم.

کودک یتیم همسایه را بیشتر در آغوش می‌کشیدم.
 اگر یک بار دیگر به دنیا می‌آمدم صندلی را مقابل پدر می‌گذاشتم و
 ساعت‌ها در چشمان او نگاه می‌کردم. کسی که هر وقت می‌گفت درست
 می‌شود. تمام نگرانی‌هایم به یکبارمان بین می‌رفت.

آرزو می‌کردم تبم قطع نشود. تا مادر همیشه بر بالینم باشد.
 در کنار رودخانه می‌نشستم و به صدای آب گوش می‌دادم.
 هرگز چیزی را نمی‌خریدم فقط به این خاطر که به آن احتیاج دارم و یا این
 که ضمانت آن بیشتر است.

وقتی که فرزندانم با شور و حرارت مرا در آغوش می‌کشیدند به آن‌ها
 می‌گفتم دوستان دارم. دیرتر به رختخواب می‌رفتم و می‌خوابیدم. بیشتر به
 آسمان نگاه می‌کردم. پایکوبی و دست افشانی بیشتر می‌کردم بیشتر سوار
 چرخ و فلک می‌شدم.

اگر یک بار دیگر به دنیا می‌آمدم شانس خود را بیشتر امتحان می‌کردم به
 نقاط تازه‌تری می‌رفتم.

همیشه برای آشتی کردن پیش قدم می‌شدم و با هیچ کس قهر
 نمی‌کردم. کتاب‌های بیشتری می‌خواندم و دوستان بیشتری پیدا می‌کردم.
 اگر یک بار دیگر به دنیا می‌آمدم به قول‌هایی که داده بودم عمل می‌کردم.

هرگز ستون حوادث روزنامه را نمی‌خواندم و به دیگران بیشتر کمک می‌کردم. لبخند را فراموش نمی‌کردم و کمتر مغرور می‌شدم.
هرگز آرزو نمی‌کردم به جای دیگری بودم و برای این که خودم هستم خوشحال بودم.

اگر یک بار دیگر به دنیا می‌آمدم هر روز صبح وقتی بیدار می‌شدم، پنجره را باز می‌کردم و با صدای بلند فریاد می‌زدم: خدایا شکر.
برای کسانی که دوستشان دارم هدیه می‌خریدم و هرگز از این کار پشیمان نمی‌شدم.
اگر حتی زشت به دنیا آمده بودم وقتی در آینه به صورت خودم نگاه می‌کردم از زیبایی چهره‌ام سراسیمه می‌شدم.

اما اگر شانس یک زندگی دوباره به من داده می‌شد هر دقیقه‌ی آن را متوقف می‌کردم. آن را به دقت می‌دیدم. به آن حیات می‌دادم و هرگز آن را پس نمی‌دادم.
باور کنید شایستگی این را داریم که گاهی لذت‌هایی را نصیب خود کنیم نمی‌دانم امروز که این کتاب را می‌خوانید چند سال سن دارید اما در هر سنی که هستید

امروز همان روز است
امروز صبح، من یک بار دیگر به دنیا آمدم
و شانس یک زندگی دوباره
به من داده شده است شاید تولد دیگری در کار نباشد

بسم الله...

با من حرف بزن

بی دلی در همه احوال خدا با او بود
او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد

کودک با خود زمزمه کرد:
خدایا با من حرف بزن.
یک جاکوک در مرغزار نغمه سر داد.
کودک نشنید.
او فریاد کشید:
خدایا! با من حرف بزن.
صدای رعد و برق آمد.
اما کودک گوش نکرد.
او به دور و برش نگاه کرد و گفت:
خدایا! بگذار تو را ببینم.
ستارهای درخشید، اما کودک ندید.
او فریاد کشید.
خدایا! یک معجزه به من نشان بده.
نوزادی چشم به جهان گشود. اما کودک توجهی نکرد.
او از سر ناامیدی گریه سر داد و گفت:
خدایا به من دست بزن، بگذار بدانم اینجا حضور داری.
خدا پایین آمد و بر سر کودک دست کشید.
اما کودک پروانه را با دستش پراند و به راهش ادامه داد.

با من حرف بزن
اگر بوی باران دیگر به دنیا می‌آیدم